

## غزگاو

### نگاهی بر آثار زبان دری

لغت فرس ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی را باری هم دانشمند ایرانی ، عباس اقبال به چاپ رسانده بود (۱) نسخه‌ای که درین چاپ اساس قرار گرفته شد بگرمابه درون استاد غوشت است و ، بهمان دلیل که در شماره گذشته ذکر شد ، نادرست است و آنچه در حاشیه رفته شد به گرمابه درون یک روز غوشت صحیح خواهد بود .

در همین چاپ لغت فرس در بیان معنی کلمه «غزگار» چنین آمده است :

غزگار : نام پرچم است ، و گارش ، لامی گوید :

غزگار دم گوزن سرین و غزال چشم گاه بیل زرافه گردن و گورهیون بدن محمد پادشاه متخلص به «شاد» صاحب فرهنگ افند راج درباره غزگار مینویسد که غزگار - غزگار - کزگار بالفتح کاف ، گاو است که از دم او پرچم سازند و اصل درین لغت کزگار است ، زیرا که گفته اند گاو در ملک هندستان و تر کستان بیدامی شود که دم آن مانند ابریشم و کزترم رموبهای آن مانند قطاس و پرچم آید بخنه و خوشنما است و عین بنکاز تبدیل یافته ، چنانکه گلوله و علوله ... و حکیم انوری در صفت اسپ گفته :

پانگ هیئت و غزگار دم و گوزن سرین ...

خواجه ( کذا ) گفته : دمش همچون دم غزگار گشته ...

و در آن گاورایر چم سازند و قطاس گردن اسپ کنند و بر گران نیزه نیز آویزند .  
 اثیرالدین اخصیکنی گفته : می طرازد چرخ غرغاو دورنگ صبح و شام . . . . (۱)  
 مطالب ذیل درباره قطاس هم از فرهنگ انندراج است :  
 قطاس : بالضم و سین مهمله معرب قرقاس است که لفظ ترکی است بمعنی دم گاو  
 کوهی که آنرا کجگا و خوانند - اذبرهان و غیر آن و لغات ترکی (۲)  
 گوش : . . . . دیگر نام فرشته ایست که مؤکل است بر مهمات خلق حکیم  
 فردوسی گفت :

چو دیدگ آن زمان آورد جوش گوش ( کذا ) فزاینده با دت جوانی و هوش  
 دیگر روز چاردهم از ماه شمسی و پارسیمان درین روز عید کنند . . . . زراتشت  
 بهرام گفته :

بروز گوش اسفندار مذموم بگناه یزدجرد آخر شهنشاہ  
 دیگر بمعنی نظر و انتظار و منتظر باشد : حکیم فردوسی گفته :

پاس میداشتم بر ای و بهوش در خطای کسم نیاید گوش ( کذا )  
 مولوی بمعنی منتظر گفته : خلقی نشسته گوش ما . . . . (۳)

محمد پادشاه «تخلص به «شاه» صاحب فرهنگ انندراج درباره «غوش»  
 مطالبی را ذکر میکند که گویا از لغت فرس بر داشته باشد ، «روز غوش» را  
 «استاد غوش» ضبط نموده بعلاوه میفزاید که ابوحنص مقدی «غوش» را  
 بحد ف تا «غوش» آورده است (۴) .

پرچم : بفتح اول و جیم فارسی بوزن مرهم ، ف چیز بست که از ابریشم سیاه  
 بر سر علم بندند و بمجاز دم گاو کوهی را نیز میگویند اند که بر سر علم میبندند و در  
 هندوستان مگس زانها ازان سازند ، بسیار شهرت دارد ، و این لفظ در غیر عام مثل

(۱) فرهنگ انندراج ، نول کشور ، ۱۸۱۲ ، ۲/۸۲۸

(۲) همانجا ، ۲/۹۷۱

(۳) فرهنگ انندراج ، نول کشور ، ۳/۶۴ - ۵

(۴) همانجا ، ۲/۸۴۹

کردن اسپ و غیره استعمال نیافته و اطلاق آن بر موی زلف مجاز است و تشبیه آن  
بزلف و شام هر دو آمده . خواجه جمال الدین سلمان گفته :  
ز شام پرچم او روز خصم را ماتم ز عدل شامل او صبح مملکت را سود

## وله

از تاب زلف پرچم او عارض ظفر تابنده چون جمال یقین از حجاب زن (۱)  
اشتباه محمد پادشاه در موارد ذیل صورت گرفته است :  
نخست پرچم کلمه فارسی نسبت و ترکی است و با کلمه بچکم رابطه ای دارد که  
قبلاً مذکور افتاد و ترکیها این کلمه را به غرگاو اطلاق میکردند چنانکه  
پدر سبکنگین قره بچکم نام داشت و آفرای سیاه غرگاو و ترجمه کرد فد  
(رك : طبقات ناصری )

دو دیگر، پرچم را که متصل علم تعلیق مینمودند، بهیچ وجه از ابریشم نبود و این  
اشتباه از آن جانشی شده باشد که تا کنون گمان میشد غرگاو - که از موی دم آن  
در ساختن درفش گدوش درفش اوستایی، استفاده می شد - گاو ابریشم معنی دارد . اگرچه  
احتمالاً در ادوار مابعد در ساختن پرچم از ابریشم سیاه استفاده کرده باشند دلیل  
نیست بر اینکه پرچم اساساً از ابریشم سیاه بوده باشد . اینکه پرچم راه مجازاً معنی  
دم گاو کوهی (غرگاو) بخوانیم، صرف در صورتی موجه خواهد بود که پرچم را از  
مقوله تسمیه کل به اسم جزء بدانیم زیرا پرچم که اسم ترکی غرگاو است گاهی بر دم  
گاو کوهی اطلاق گردیده و چنانکه در کلام شعر دیده می شود بعضی زلف سیاه  
و نیز به مناسبت رنگ سیاه آن پرچم خوانده اند .

کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی در قایع سال ۸۰۷ در فصل آمدن ابلجیانی که  
بملك خطای رفته بود در شرح غرائب و عجائب آن دیار نکته ای درباره غرگاو دارد که  
نقل آن بی مناسبت نخواهد بود :  
به گاو قطاس و واجه شدند . آنجا گاو چنان بزرگ

(۱) همانجا ، تهران ، دبیر سیاقی ، ۸۹۳/۲

(۲) همانجا ، تهران ، دبیر سیاقی ، ۸۹۳/۲

(۳) همانجا ، تهران ، دبیر سیاقی ، ۸۹۳/۲

می‌شود که گویند نوینی سوارانی را از پشته‌زین ربود و مدتی پس سرشاخ او بود (۱).  
 و در اخیر علاوه باید کرد که در آثار مربوط به تاریخ قدیم غور تا پیش از حمله  
 چنگیز، مثلا در طبقات ناصری - که مطالب آن درباره غورو غرجستان قابل استناد  
 است از کهن دژی یاد می‌شود که در استحکام و حصانت بینظیر بوده و منہاج سراج آنرا  
 قلمه «اشیار» ضبط نموده است. راورتی، محقق انگلیسی وقتیکه این اثر را ترجمه  
 می‌کرد آن کلمه را به فتح اول ضبط نمود، زیرا وی عقیده داشت که «اشیار» جمع  
 عربی «شار» شاهان غرجستان بود (۲). شاعلی حبیبی هم در طبقات ناصری طبع  
 خود همین نظر را داشته‌اند. درباره صحت و سقم این نظریه، با ضرس قاطع چیزی  
 نمیتوان گفت، ولی آیا آنرا، اگر بضم اول بخوانیم «نخفبه» گوشیار، نخواهد بود؟  
 باقیدایمکه «گوشیار» از اسامی خاص مروج و عام پیش از اسلام خراسان بوده و حتی  
 در دوره اسلامی نیز باقی ماند، و از همان مراحل نخستین در تلفظ و ضبط این کلمه  
 اختلافات روی داد: گوشیار، گوشار، جہشیار، کپوش. بهر حال منتظر پیدا شدن  
 نسخه ای موثوق و قدیمی از طبقات ناصری باید بود.

باری غر گاو، ارا بزبان اوستایی بوده که لقب گوشو زون داشته و فصلی از گاتا  
 به نام وی موسوم شد که آنرا «گوش بشت» نامیدند و برخی آنرا «درواسپ یشته» نیز  
 خواندند، که شرح این التماس مقاله جداگانه می‌خواهد. کریستن سن، دانسته  
 دینار کی «گوش بشت» را از یشتهای واقعی میدانند (۳)، و چون بحث درباره آن روشنی  
 خوبی برای شناخت غر گاو می‌افکند در فصول آینده این اثر بکمک علمای شرق  
 شناسی، این بشت را مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

( باقی دآرد )

(۱) مطلع المدین و مجمع البحرین، محمد شفیع، ج ۲، طبع دوم مر ۲۴۸  
 در پایان کتاب محمد شفیع مطالبی را به نقل از اللغات النواصبه، پاوه دو کورتی، پیرس، در  
 شرح فوتاس نقل میکنند که چون تازگی نداشت، صرف نظر شد.  
 (۲) طبقات، راورتی، ۱۰۴۸ و حاشیه ۷، ۱۰۷۲، ۱۰۷۶، ۱۰۷۱، ۲۰۰، ۱ و حاشیه، ج ۲: ۲۹۴؛ ج ۱  
 (۳) مزد پرسنی در ایران قدیم، ترجمه دکتور ذبیح الله صفاس ۶۴

(بقیه صفحه ۸)

زبان دری دوهزار سال قبل

دیگر اینکه: از دوره اوایل اسلام برخی عبارات و منقولاتی در کتب عربی (۱) نقل شده که بفارسی فصیح اند. و باز در اوقاتی که در خراسان و سیستان بگفتن شعر دری آغاز کردند، این اشعار نیز بفارسی پرورده و استواری اند که باید قبلاً قرنهای تربیت دیده و باین مرتبه پختگی رسیده باشد (۲)

اکنون در پرتو این دلایل در احتمال سابق الذکر را درباره پیدایش پشتو و فارسی تحلیل میکنیم:

باستناد کتیبه ما نحن فیهای بغلان باید گفت: که ما در زبان فارسی (دری) بشکلی که درین کتیبه ثبت شده در حدود قرن اول و دوم میلادی یعنی تقریباً دوهزار سال قبل وجود داشت، و این زبان از آن سیمای قدیم تا اوایل عهد اسلامی در مدت پنج و شش قرن بقیافت زبان دری قرون نخستین اسلامی در آمده که نمونه کهنتر نشر آن در مقدمه شاهنامه ابومنصوری (۳۴۶ هـ) موجود است.

چون ما از زبان پشتو نیز نمونه هایی مریوط بقرون نخستین اسلامی در دست داریم، باید بر همین اساسی که برای تحول زبان دری قبول کردیم، زبان پشتو را هم قرنهای قبل از ورود اسلام موجود بدانیم، که در اوایل عصر اسلامی باین درجه صلابت و پختگی رسیده باشد، که در آن اشعار خوب و متینی گفته شود.

ازین ملاحظات باید نتیجه گرفته شود: که زبان پشتو از زبان کوشانی نزاییده، زیرا برای تفاوت کلی زبان پشتو از زبان کوشانی مدت ۵/۴ قرن کافی بنظر نمی آید. بلکه باید موازی زبان کوشانی در کوهسازان پشتو نخوا موجود بوده، و این

(۱) در کتاب المعاصن والاضداد جاحظ (۲۵۵/۱۶۰) و در عبون الاخبار ابن قتیبه

و تاریخ طبری و غیره برخی عبارات دری منقولند.

(۲) برای تفصیل به مقدمه برهان قاطع طبع دکتور معین رجوع کنید.

هر دو زبان افغانی عیناً مانند امروز ، مقارن و معاصر یکدیگر در یک کشور و یک محیط تکلم می شدند ، و آثاری را در یکدیگر گذاشته اند ، که اکنون درین کتیبه برخی از عناصر و کلمات و حتی افعال پشتمودیده می شوند ، که شاید زبان کوشانی از پشته گرفته و بایشتوازان زبان متأثر شده باشد ، و یک مثل زنده این تأثیر و تأثر در فارسی کنونی و پشتموی افغانستان دیده می شود ، که کلمات یکدیگر را حل و مزج نموده اند ، و اصطلاحات و کلماتی در فارسی افغانی بوجود آمده که فارسی زبانان پارس آنرا نمیدانند . مثلاً در فارسی کابل در اصطلاحات توی و آراسن عروس (پلوغوت) از پشته دخیل شده که گره گوشه چادر عروس باشد ، در پشته آن یکلمی پشته است (پلو = گوشه چادر) + غوچه (گره) و یا اینکه در پشته بسا کلمات فارسی از قبیل سبب و درخت و غیره دخیل شده و در قند هار بی تکلف آنرا تکلم میکنند ، اما آنرا در تحت قواعد و دستور زبان در آورده و مر اقب تذ کیر و تأنیث و تغییر مطابق حالت گرامری Case و تحول در زیر اثر عوامل را بر آنها جاری ساخته اند . و پشته زبان با وجود یکدیگر در خود زبان نظایر و معادل آنرا دارند بدون دغدغه خاطر استعمال می نمایند .

در پشته برای سبب و درخت کلمات خالص پشته (مژه - ونه) موجود اند ، ولی در قند هار کلمات مشترک با فارسی را تکلم میکنیم ، هکذا در قند هار بیل فارسی را به کلمه پشته (یوم) می شناسیم . در حالی که مردم ننگر هار آنرا بیل خوانند . و این نمونه خوبی است از تأثیر و تأثر دو زبان مجاور و هموطن و دو خواهر گرامری یکدیگر . (باقیدارد)

عیناً مانند امروز (۲۶) مقارن و معاصر یکدیگر در یک کشور و یک محیط تکلم می شدند ، و آثاری را در یکدیگر گذاشته اند ، که اکنون درین کتیبه

برخی از عناصر و کلمات و حتی افعال پشتمودیده می شوند ، که شاید زبان کوشانی از پشته گرفته و بایشتوازان زبان متأثر شده باشد ، و یک مثل زنده این تأثیر و تأثر

در فارسی کنونی و پشتموی افغانستان دیده می شود ، که کلمات یکدیگر را حل و مزج نموده اند ، و اصطلاحات و کلماتی در فارسی افغانی بوجود آمده که فارسی زبانان پارس آنرا نمیدانند . مثلاً در فارسی کابل در اصطلاحات توی و آراسن